

Submit Date: 30 June 2026
Revise Date: 13 October 2026
Accept Date: 20 October 2026
Initial Publish: 20 October 2026
Final Publish: 21 April 2027

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

The Role of Government Structure in the Non-Penal Prevention of Crimes against Humanity

Hossein Naderi¹, Akbar Rajabi^{1*}, Samira Golkhandan¹

1. Department of Criminal Law and Criminology, Khom.C., Islamic Azad University, Khomein, Iran

* Corresponding Author's Email: Akbar.rajabi@khomein.iau.ir

ABSTRACT

Crimes against humanity are among the gravest forms of organized violations of fundamental human rights and are generally committed as part of widespread or systematic attacks against civilian populations. Their structural nature means that they cannot be adequately examined solely through the individual conduct of perpetrators, because in many cases the concentration of political power, weak institutional oversight, judicial dependence, media control, suppression of civil society, and lack of accountability create favorable conditions for the commission and continuation of such crimes. Using a descriptive-analytical method, this study examines the role of government structure in the non-penal prevention of crimes against humanity through two main dimensions: social prevention and situational prevention. The findings indicate that, in the field of social prevention, strengthening independent civil society, guaranteeing media freedom, developing informed public opinion, expanding human rights education, promoting tolerance, and reducing structural discrimination can increase social resilience against hate speech, dehumanization, and organized violence. In the field of situational prevention, the effective distribution of power, separation of powers, judicial independence, the rule of law, oversight of military and security institutions, governmental transparency, and mechanisms of accountability are among the most important measures for reducing opportunities for abuse of public authority. Transitional justice and guarantees of non-repetition can also contribute to prevention by reforming institutions, laws, and administrative structures that previously enabled systematic violence. Overall, the study concludes that effective prevention of crimes against humanity requires an integrated approach in which social and situational prevention operate simultaneously within a system of accountable governance, institutional checks and balances, judicial independence, civic participation, and legal control over the exercise of political power.

Keywords: *Crimes against Humanity, Government Structure, Non-Penal Prevention, Social Prevention, Situational Prevention, Rule of Law, Civil Society.*

How to cite: Naderi, H., Rajabi, A., & Golkhandan, S. (2027). The Role of Government Structure in the Non-Penal Prevention of Crimes against Humanity. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(1), 1-23.



تاریخ ارسال: ۹ تیر ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲۱ مهر ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۲۸ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۲۸ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

بررسی نقش ساختار حکومت در پیشگیری غیر کیفری از جرائم علیه بشریت

حسین نادری^۱، اکبر رجبی^{۲*}، سمیرا گلخندان^۱

۱. گروه حقوق جزا و جرم شناسی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: Akbar.rajab@khomein.iau.ir

چکیده

جرائم علیه بشریت از شدیدترین اشکال نقض سازمان یافته حقوق بنیادین انسان به شمار می روند که معمولاً در قالب حملات گسترده یا نظام مند علیه جمعیت غیر نظامی تحقق می یابند. ویژگی ساختاری این جرائم سبب می شود که بررسی آنها صرفاً بر مبنای رفتار فردی مرتکبان کافی نباشد، زیرا در بسیاری از موارد، تمرکز قدرت، ضعف نظارت نهادی، وابستگی دستگاه قضایی، کنترل رسانه ها، تضعیف جامعه مدنی و فقدان پاسخگویی زمینه ارتکاب و استمرار این جنایات را فراهم می کند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با تمرکز بر نقش ساختار حکومت، ظرفیت پیشگیری غیر کیفری از جرائم علیه بشریت را در دو بعد اجتماعی و وضعی بررسی می کند. یافته ها نشان می دهد که در حوزه پیشگیری اجتماعی، تقویت جامعه مدنی مستقل، تضمین آزادی رسانه ها، شکل گیری افکار عمومی آگاه، توسعه آموزش حقوق بشر، ترویج فرهنگ مدارا و کاهش تبعیض های ساختاری می تواند تاب آوری جامعه را در برابر نفرت پراکنی و خشونت سازمان یافته افزایش دهد. در حوزه پیشگیری وضعی نیز توزیع واقعی قدرت، تفکیک قوا، استقلال قضایی، حاکمیت قانون، نظارت مؤثر بر نیروهای نظامی و امنیتی، شفافیت تصمیمات حکومتی و ایجاد سازوکارهای پاسخگویی از مهم ترین عوامل محدودکننده فرصت سوء استفاده از قدرت محسوب می شوند. همچنین، عدالت انتقالی و تضمین عدم تکرار می تواند از طریق اصلاح نهادها و ساختارهای مولد خشونت، نقش مهمی در جلوگیری از بازتولید جنایات گذشته ایفا کند. در مجموع، پیشگیری مؤثر از جرائم علیه بشریت نیازمند رویکردی یکپارچه است که پیشگیری اجتماعی و وضعی را در چارچوب حکمرانی پاسخگو، قانون مدار و مبتنی بر کنترل و توازن قدرت به یکدیگر پیوند دهد.

کلیدواژگان: جرائم علیه بشریت، ساختار حکومت، پیشگیری غیر کیفری، پیشگیری اجتماعی، پیشگیری وضعی، حاکمیت قانون، جامعه مدنی.

نحوه استناددهی: نادری، حسین، رجبی، اکبر، و گلخندان، سمیرا. (۱۴۰۶). بررسی نقش ساختار حکومت در پیشگیری غیر کیفری از جرائم علیه بشریت. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*.

۱(۵)، ۲۳-۱.



موارد، مسئله اصلی صرفاً رفتار فردی یک مرتکب نیست، بلکه وجود سازوکارهای نهادی، تصمیمات سیاسی، ساختارهای فرماندهی و شرایطی است که ارتکاب جمعی جرم را امکان‌پذیر، تسهیل یا عادی می‌کند.

تجربه تاریخی نشان داده است که حکومت می‌تواند در ارتباط با جرائم علیه بشریت دو موقعیت کاملاً متعارض داشته باشد: از یک سو، حکومت موظف به حمایت از جمعیت تحت صلاحیت خود، تضمین حقوق بنیادین، جلوگیری از خشونت سازمان‌یافته و ایجاد سازوکارهای نظارتی و پیشگیرانه است؛ از سوی دیگر، در برخی ساختارهای سیاسی، خود حکومت یا بخش‌هایی از آن به عامل طراحی، حمایت یا تسهیل خشونت گسترده تبدیل می‌شوند. بررسی عوامل داخلی مؤثر بر ارتکاب جرائم علیه بشریت نشان می‌دهد که تمرکز قدرت، ضعف نظارت نهادی، بی‌کیفیری، سرکوب مخالفت، فقدان پاسخگویی و استفاده ابزاری از دستگاه اداری و امنیتی از جمله عواملی هستند که می‌توانند احتمال وقوع چنین جنایاتی را افزایش دهند (Golkhandan & Hajidehabadi, 2020). حتی در مواردی که دولت مستقیماً دستور ارتکاب جرم صادر نمی‌کند، حمایت مادی از گروه‌های مرتکب، چشم‌پوشی آگاهانه از رفتار آنان یا خودداری از اتخاذ تدابیر لازم برای متوقف ساختن خشونت می‌تواند زمینه استمرار یا گسترش جرم را فراهم کند. مطالعات جرم‌شناختی درباره عوامل بین‌المللی ارتکاب جرائم علیه بشریت نیز نشان می‌دهد که حمایت سیاسی و مادی بازیگران خارجی، سکوت جامعه بین‌المللی و فقدان واکنش مؤثر می‌تواند هزینه ارتکاب جنایت را برای عاملان کاهش دهد (Golkhandan, 2019). در این چارچوب، مسئولیت دولت برای پیشگیری از نقض‌های شدید حقوق بشری تنها با خودداری از مشارکت مستقیم در جنایت پایان نمی‌یابد، بلکه مستلزم ایجاد ترتیبات و سازوکارهایی است که وقوع، استمرار و تکرار چنین اعمالی را دشوار سازد (Barani, 2012). حمایت

جرائم علیه بشریت از شدیدترین اشکال تعرض سازمان‌یافته به کرامت، حیات، آزادی و امنیت انسان‌ها به شمار می‌روند و از این حیث نه صرفاً جرائمی علیه قربانیان مستقیم، بلکه تعرضی به ارزش‌های اساسی جامعه بشری محسوب می‌شوند. ماهیت این جرائم با بزهکاری متعارف تفاوت بنیادین دارد؛ زیرا غالباً در مقیاسی گسترده یا سازمان‌یافته، علیه جمعیت غیرنظامی و در بستری ارتکاب می‌یابند که در آن قدرت سیاسی، سازمان‌اداری، نیروهای امنیتی، ابزارهای تبلیغاتی یا امکانات حکومتی به نحوی مستقیم یا غیرمستقیم در خدمت اجرای سیاست مجرمانه قرار می‌گیرند. در حقوق کیفری بین‌المللی، عنصر «حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی» یکی از مهم‌ترین شاخص‌های تمایز جرائم علیه بشریت از جرائم عادی است و به همین دلیل، بررسی این جرائم بدون توجه به بستر سازمانی و ساختار قدرتی که امکان شکل‌گیری چنین حمله‌ای را فراهم می‌کند، ناقص خواهد بود (Salimi, 2022). تحول مفهوم جرائم علیه بشریت در حقوق بین‌الملل نیز نشان می‌دهد که این عنوان به تدریج از وابستگی تاریخی به مخاصمات مسلحانه فاصله گرفته و به مفهومی مستقل برای حمایت از جمعیت‌های غیرنظامی در برابر خشونت‌های گسترده و سازمان‌یافته تبدیل شده است (Werle, 2008). در چارچوب اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز قتل، نابودسازی، به بردگی گرفتن، اخراج یا انتقال اجباری، حبس، شکنجه، خشونت جنسی، تعقیب، ناپدیدسازی اجباری و سایر اعمال غیرانسانی، در صورت تحقق شرایط مقرر، می‌توانند در قلمرو جرائم علیه بشریت قرار گیرند (Bayat, 2018). تحلیل تفصیلی مقررات اساسنامه رم نیز نشان می‌دهد که سازمان‌یافتگی حمله و ارتباط رفتار مرتکب با سیاست یا الگوی گسترده‌تر خشونت، جایگاهی اساسی در شناخت ماهیت این جرائم دارد (Beck et al., 2016). از همین رو، در بسیاری از

از حقوق بنیادین انسان نیز مستلزم آن است که حکومت از ساختار سیاسی و حقوقی خود برای پاسداری از کرامت، آزادی، برابری و امنیت اشخاص استفاده کند؛ ارزش‌هایی که در نظام‌های مختلف حقوق بشری، با وجود تفاوت‌های تفسیری، جایگاهی بنیادین دارند (Naderi, 2025).

با وجود گسترش حقوق کیفری بین‌المللی، تأسیس دادگاه‌های کیفری بین‌المللی و توسعه قواعد مربوط به مسئولیت کیفری افراد، نمی‌توان سیاست مقابله با جرائم علیه بشریت را صرفاً بر تعقیب و مجازات مرتکبان استوار کرد. عدالت کیفری، به‌ویژه در سطح بین‌المللی، غالباً زمانی فعال می‌شود که بخش مهمی از خسارت تحقق یافته، قربانیان متعددی ایجاد شده و نظم اجتماعی و سیاسی جامعه هدف به شدت آسیب دیده است. نظام کیفری برای پاسخگویی، اثبات مسئولیت و مقابله با بی‌کیفری ضروری است، اما ماهیتاً نمی‌تواند جایگزین سیاست پیشگیرانه‌ای شود که پیش از شکل‌گیری یا گسترش الگوی جنایت مداخله می‌کند. مفهوم پیشگیری در حوزه جرائم علیه بشریت بر لزوم حرکت از سیاست صرفاً واکنشی به سیاستی تأکید دارد که عوامل زمینه‌ساز، ساختارهای مساعد، نشانه‌های هشدار و فرصت‌های ارتکاب جنایت را شناسایی و محدود کند (Ahmadi & Rastgar, 2018). در جرم‌شناسی نیز پیشگیری در معنای غیرکیفری به مجموعه تدابیری اطلاق می‌شود که بدون اتکای اصلی بر مجازات، از طریق تأثیرگذاری بر عوامل فردی، اجتماعی، نهادی یا موقعیتی، احتمال وقوع جرم یا شدت پیامدهای آن را کاهش می‌دهد (Ebrahimi, 2022). این رویکرد در مورد جرائم علیه بشریت از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا هنگامی که دستگاه حکومتی یا بخش‌هایی از آن در فرایند ارتکاب دخیل باشند، افزایش مجازات‌های قانونی به‌تنهایی ممکن است فاقد اثر بازدارنده لازم باشد، به‌ویژه اگر سازوکارهای اجرای قانون، قضایی و نظارتی نیز تحت کنترل همان ساختار قدرت قرار داشته باشند.

پیشگیری غیرکیفری را می‌توان در دو قلمرو اصلی اجتماعی و وضعی تحلیل کرد. پیشگیری اجتماعی بر کاهش زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و نهادی مساعد برای خشونت تمرکز دارد و از طریق آموزش، تقویت جامعه مدنی، توسعه فرهنگ حقوق بشر، کاهش تبعیض، شکل‌دهی افکار عمومی مسئولانه و افزایش تاب‌آوری اجتماعی عمل می‌کند. پیشگیری وضعی، در مقابل، بر فرصت، امکان و شرایط ارتکاب تمرکز دارد و می‌کوشد با ایجاد محدودیت‌های نهادی، افزایش نظارت، توزیع قدرت، استقلال نهادهای کنترل‌کننده و افزایش هزینه سوءاستفاده از قدرت، مسیر ارتکاب جرم را دشوار کند. هرچند پیشگیری وضعی در ادبیات جرم‌شناختی ابتدا عمدتاً درباره جرائم متعارف توسعه یافته است، منطق آن، یعنی کاهش فرصت و افزایش خطر برای مرتکب، قابلیت انطباق با جرائم کلان و حکومتی را نیز دارد (Babaei & Najibian, 2011). تحلیل جرم‌شناختی راهکارهای پیشگیری از جرائم علیه بشریت نیز نشان می‌دهد که نمی‌توان به یک ابزار منفرد اکتفا کرد، بلکه ترکیبی از اقدامات اجتماعی، ساختاری، سیاسی و نهادی برای کاهش احتمال وقوع این جنایات ضرورت دارد (Golxhandan et al., 2018). در این میان، ساختار حکومت متغیری محوری است؛ زیرا همین ساختار تعیین می‌کند رسانه مستقل تا چه اندازه امکان فعالیت دارد، جامعه مدنی تا چه حد آزاد است، قدرت سیاسی چگونه توزیع می‌شود، قوه قضاییه چه میزان استقلال دارد، نیروهای امنیتی تحت چه نوع نظارتی فعالیت می‌کنند و چه ظرفیت‌هایی برای اعتراض، گزارش‌دهی، پاسخگویی و اصلاح سیاست‌های عمومی وجود دارد.

مفهوم ساختار حکومت در این پژوهش صرفاً به تقسیم‌شکلی قوای مقننه، مجریه و قضاییه محدود نمی‌شود، بلکه شیوه واقعی سازماندهی و اعمال قدرت سیاسی را دربر می‌گیرد. ممکن است در یک نظام حقوقی، تفکیک صوری نهادها در متن قانون اساسی وجود داشته باشد، اما در عمل قدرت در نهاد یا شخص خاصی

وقوع متکی نباشد، بلکه با اصلاح ساختارهای تولید و اعمال قدرت، تقویت جامعه مدنی و رسانه، توسعه آموزش حقوق بشر، استقرار حاکمیت قانون، استقلال قضایی و توزیع قدرت، زمینه ارتکاب جنایت را پیش از تبدیل شدن به یک سیاست گسترده یا سازمان یافته محدود سازد.

مبانی مفهومی و ساختاری نقش حکومت در شکل گیری و پیشگیری از جرائم علیه بشریت

شناخت ظرفیت پیشگیرانه ساختار حکومت مستلزم روشن ساختن رابطه میان ماهیت جرائم علیه بشریت و سازمان قدرت سیاسی است. جرائم علیه بشریت از حیث گستردگی، سازمان یافتگی و جهت گیری علیه جمعیت غیرنظامی با بزهکاری فردی و اتفاقی متفاوت اند. این جرائم معمولاً محصول مجموعه ای از تصمیمات، سیاست ها، برنامه های اجرایی و رفتارهای هماهنگ هستند و از همین رو امکان تحقق آنها بدون دسترسی به امکانات سازمانی، منابع، اطلاعات و سازوکارهای اجرایی در مقیاس گسترده محدودتر است. حقوق کیفری بین المللی در تحلیل عناصر این جنایات بر وجود ارتباط میان رفتار فردی و حمله گسترده یا سازمان یافته تأکید می کند (Robinson & Wilmschurst, 2014). تحلیل ماهیت جرائم علیه بشریت نیز نشان می دهد که نظام مندی و گستردگی رفتار، این عنوان را از مجموعه اعمال پراکنده و منفرد جدا می کند (Nemati, 2020). این ویژگی اهمیت حکومت را دوچندان می کند، زیرا حکومت از طریق انحصار نسبی قدرت مشروع، سازمان اداری، نیروهای نظامی و انتظامی، امکانات اطلاعاتی، منابع مالی و قدرت قانون گذاری از ظرفیت هایی برخوردار است که در صورت منحرف شدن از کارکرد قانونی می تواند برای تولید خشونت در مقیاسی بسیار وسیع به کار رود.

نقش حکومت در وقوع جرائم علیه بشریت الزاماً به صدور یک دستور رسمی برای ارتکاب قتل یا شکنجه محدود نمی شود.

متمرکز باشد و سایر نهادها فاقد استقلال مؤثر باشند. برعکس، ساختاری می تواند با توزیع واقعی قدرت، نظارت متقابل، شفافیت، استقلال قضایی، دسترسی عمومی به اطلاعات و امکان فعالیت آزاد جامعه مدنی، ظرفیت سوءاستفاده از اقتدار عمومی را محدود سازد. اصل تفکیک قوا زمانی ارزش پیشگیرانه پیدا می کند که از سطح تقسیم سازمانی فراتر رود و به نظام مؤثر کنترل و موازنه قدرت منتهی شود (Amini Mahvar & Tavassoli Naeini, 2025). استقلال قضایی نیز صرفاً ویژگی فنی دستگاه قضا نیست، بلکه تضمینی در برابر مداخله سیاسی و شرطی برای برخورد قانونی با صاحبان قدرت محسوب می شود (Mehra et al., 2025). حاکمیت قانون نیز هنگامی معنا دارد که حکومت و کارگزاران آن همانند سایر اشخاص مقید به قواعد حقوقی باشند و برابری در برابر قانون به صورت واقعی تضمین شود؛ پیوند میان برابری، حکومت قانون و صلح از همین ضرورت ناشی می شود (Vijeh, 2015). بنابراین، آنچه در پیشگیری از جرائم علیه بشریت اهمیت دارد، عنوان رسمی نوع حکومت نیست، بلکه کیفیت واقعی مناسبات قدرت، میزان پاسخگویی نهادها و امکان کنترل و اصلاح تصمیمات حکومتی است.

هدف این پژوهش تبیین این مسئله است که ساختار حکومت چگونه می تواند در مقام عاملی پیشگیرانه یا، در جهت معکوس، عاملی تسهیل کننده در ارتباط با جرائم علیه بشریت عمل کند. پرسش اصلی آن است که چه مؤلفه هایی از ساختار حکومت ظرفیت پیشگیری غیرکیفری از این جرائم را افزایش می دهند و تفاوت ساختارهای مبتنی بر توزیع و مهار قدرت با ساختارهای متمرکز و اقتدارگرا در این زمینه چیست. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعه منابع کتابخانه ای است و تحلیل در دو سطح پیشگیری اجتماعی و پیشگیری وضعی صورت می گیرد. فرض بنیادی مقاله آن است که پیشگیری مؤثر از جرائم علیه بشریت نیازمند سیاستی منسجم است که تنها بر مجازات پس از

سیاست‌های تبعیض‌آمیز، حذف حقوقی یک گروه، محروم‌سازی سازمان‌یافته، تولید گفتمان دشمن‌انگار، اعمال محدودیت‌های گسترده علیه آزادی‌های اساسی، ایجاد مصونیت برای نیروهای امنیتی و جلوگیری از نظارت قضایی می‌توانند حلقه‌های مقدماتی فرایندی باشند که در نهایت به خشونت گسترده منتهی شود. بررسی عوامل داخلی مؤثر بر ارتکاب جرائم علیه بشریت بر اهمیت ساختار قدرت، کیفیت حکومت‌داری و ظرفیت کنترل‌کننده نهادهای داخلی تأکید می‌کند (Golkhandan & Hajidehabadi, 2020). از منظر جرم‌شناختی، جنایت جمعی غالباً محصول یک تصمیم لحظه‌ای نیست، بلکه از طریق فرایند عادی‌سازی خشونت، تضعیف تدریجی محدودیت‌های حقوقی، حذف مخالفان، کاهش استقلال نهادهای نظارتی و تبدیل بوروکراسی به ابزار اجرای سیاست‌های تبعیض‌آمیز امکان‌پذیر می‌شود. در چنین وضعیتی، ساختار سیاسی به جای اینکه مانع جرم باشد، خود به مولد «فرصت» برای جرم تبدیل می‌شود. آنچه در بزهکاری فردی ممکن است ضعف کنترل محیطی تلقی شود، در سطح جرائم حکومتی می‌تواند در قالب فقدان کنترل بر قدرت سیاسی، ضعف نظارت پارلمانی، وابستگی قضایی و نبود شفافیت ظاهر شود.

ساختار متمرکز و اقتدارگرا هنگامی خطرناک‌تر می‌شود که قدرت سیاسی امکان تعریف یک گروه اجتماعی به عنوان «تهدید» را بدون مواجهه با مخالفت نهادی جدی پیدا کند. حکومت می‌تواند از ابزارهای حقوقی، رسانه‌ای، آموزشی و امنیتی برای بازتعریف قربانی به عنوان دشمن استفاده کند و بدین ترتیب خشونت علیه او را در سطح افکار عمومی توجیه یا طبیعی جلوه دهد. در چنین شرایطی قانون، به جای ایفای نقش محدودکننده قدرت، ممکن است به ابزار مشروعیت‌بخشی ظاهری به سرکوب تبدیل شود. این مسئله نشان می‌دهد که «قانونی بودن» شکلی یک اقدام الزاماً به معنای سازگاری آن با حاکمیت قانون نیست. حاکمیت قانون در

معنای ماهوی خود مستلزم برابری، منع خودکامگی و وجود محدودیت واقعی بر تصمیم‌گیران است (Vijeh, 2015). به همین دلیل، ساختار حکومتی پیشگیرانه باید نه تنها تولید قانون، بلکه کیفیت قانون، شیوه تصویب، امکان نظارت بر آن، سازگاری آن با حقوق بنیادین و قابلیت اعتراض قضایی به تصمیمات دولت را تضمین کند. وجود قواعد مکتوب، بدون دادگاه مستقل و بدون امکان اجرای برابر قانون علیه صاحبان قدرت، نمی‌تواند به‌تنهایی مانع خشونت دولتی شود.

تفکیک و توزیع قدرت یکی از مهم‌ترین سازوکارهای ساختاری برای جلوگیری از تبدیل اراده سیاسی به خشونت کنترل‌نشده است. فلسفه تفکیک قوا آن است که قدرت در یک مرکز تجمع نیابد و هر بخش از حکومت بتواند از طریق سازوکارهای حقوقی، بخش‌های دیگر را محدود و کنترل کند. بررسی تطبیقی مفهوم تفکیک قوا نشان می‌دهد که این اصل تنها بر جدایی سازمانی قوا تأکید ندارد، بلکه به ایجاد توازن و جلوگیری از استبداد قدرت نیز معطوف است (Amini Mahvar & Tavassoli Naeini, 2025). در حوزه پیشگیری از جرائم علیه بشریت، اهمیت این اصل آشکارتر می‌شود؛ زیرا اگر قوه مجریه بتواند بدون نظارت واقعی، نیروهای امنیتی و نظامی را در خدمت سرکوب سازمان‌یافته قرار دهد، اگر قوه مقننه امکان یا اراده کنترل آن را نداشته باشد و اگر دستگاه قضایی نیز تابع تصمیم سیاسی باشد، سلسله‌مراتب اداری می‌تواند به مسیر انتقال و اجرای سیاست مجرمانه تبدیل شود. در مقابل، پارلمان مستقل می‌تواند درباره اقدامات امنیتی تحقیق کند، تخصیص بودجه را کنترل نماید، گزارش‌های عمومی بخواهد و از طریق قانون‌گذاری حقوق بنیادین را تضمین کند؛ قوه قضاییه مستقل می‌تواند تصمیمات غیرقانونی را متوقف کند و مقامات را در برابر قانون پاسخگو سازد؛ و نهادهای اجرایی حرفه‌ای می‌توانند از اجرای دستوراتی که آشکارا ناقض حقوق بنیادین هستند خودداری کنند.

آگاهی‌بخشی، نظارت، مشارکت و تکمیل ظرفیت‌های رسمی تأکید می‌کند (Hoseyni et al., 2024). در ساختارهای بسته، حذف این واسطه‌ها به حکومت امکان می‌دهد که روایت رسمی را بدون چالش جدی بازتولید کند و رفتار خشونت‌آمیز را به عنوان اقدام امنیتی، دفاعی یا ضروری عرضه نماید.

از سوی دیگر، باید میان حکومت به عنوان ساختار داخلی و دولت به عنوان عضو جامعه بین‌المللی ارتباط برقرار کرد. اصل حاکمیت نمی‌تواند به معنای آزادی نامحدود حکومت در رفتار با جمعیت تحت صلاحیت خود تلقی شود. تحول حقوق بین‌الملل عمومی نشان داده است که حاکمیت معاصر با مجموعه‌ای از تعهدات بین‌المللی همراه شده و حمایت از حقوق اساسی اشخاص بخشی از مسئولیت دولت است (Ziaei Bigdeli, 2023). دکتترین مسئولیت حمایت نیز با تأکید بر مسئولیت اولیه دولت در حمایت از جمعیت خود و مسئولیت جامعه بین‌المللی در کمک به تحقق این وظیفه، تلاش کرده است حاکمیت را با مسئولیت پیوند دهد (Bellamy & Luck, 2018). با این حال، استفاده سیاسی و گزینشی از این مفهوم، به‌ویژه در بحران‌های بین‌المللی، موجب شکل‌گیری انتقادهای جدی درباره قابلیت سوءاستفاده از آن شده است (Abbasi Sarmadi, 2013). بنابراین، از منظر پیشگیری، اهمیت این دکتترین بیش از آنکه در توجیه مداخله نظامی باشد، در تأکید بر مسئولیت پیشینی دولت برای ایجاد نهادها، سیاست‌ها و سازوکارهایی است که مانع تبدیل بحران‌های سیاسی و اجتماعی به جنایات گسترده شوند.

به این ترتیب، رابطه ساختار حکومت و جرائم علیه بشریت رابطه‌ای صرفاً همبستگی‌گونه میان «نوع رژیم» و «میزان جرم» نیست، بلکه رابطه‌ای نهادی و فرایندی است. مسئله اصلی این است که قدرت چگونه توزیع، محدود، نظارت و پاسخگو می‌شود. ساختاری که امکان انتقاد، افشای نقض، استقلال قضایی، رقابت سیاسی، فعالیت مدنی و کنترل نیروهای امنیتی را فراهم می‌کند،

استقلال قضایی در این میان اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا حتی بهترین قواعد حقوقی در غیاب مرجع مستقلی که بتواند آنها را علیه صاحبان قدرت اعمال کند، اثر محدود خواهند داشت. استقلال قاضی به این معناست که تصمیم قضایی نباید تابع اراده مقامات سیاسی، ملاحظات امنیتی یا فشار سازمانی باشد و تضمین‌های نهادی باید از قاضی در برابر مداخله محافظت کنند (Mehra et al., 2025). در زمینه جرائم علیه بشریت، دستگاه قضایی مستقل می‌تواند در مراحل اولیه نقض حقوق بشر از طریق رسیدگی به شکایات، نظارت بر بازداشت‌ها، مقابله با شکنجه، حمایت از آزادی بیان و تجمع و کنترل اقدامات نیروهای امنیتی نقش پیشگیرانه داشته باشد. اگر دستگاه قضا نتواند درباره اقدامات صاحبان قدرت تحقیق کند، بی‌کیفری به یک پیام ساختاری تبدیل می‌شود: مرتکبان احتمالی درمی‌یابند که هزینه حقوقی رفتار آنان اندک است. برعکس، حتی احتمال واقعی تحقیق مستقل و پاسخگویی می‌تواند هزینه تصمیم به مشارکت در خشونت سازمان‌یافته را افزایش دهد. بنابراین، استقلال قضایی نه تنها جزء عدالت کیفری پس از وقوع، بلکه عنصر پیشگیری پیش از وقوع است.

ساختار حکومت همچنین تعیین می‌کند که آیا جامعه امکان تولید اطلاعات مستقل درباره رفتار دولت را دارد یا خیر. جرائم علیه بشریت برای استمرار غالباً به پنهان‌کاری، کنترل روایت و جلوگیری از دیده شدن قربانی نیاز دارند. در ساختارهایی که رسانه‌ها، دانشگاه‌ها، انجمن‌های مدنی، وکلا و سازمان‌های حقوق بشری قادر به فعالیت مستقل هستند، نخستین نشانه‌های نقض گسترده سریع‌تر آشکار می‌شود و امکان شکل‌گیری مطالبه عمومی افزایش می‌یابد. جامعه مدنی در حکومت‌های دموکراتیک می‌تواند به مثابه واسط میان فرد و دولت عمل کند، اطلاعات گردآوری نماید، قربانیان را نمایندگی کند و مانع انحصار کامل فضای عمومی توسط حکومت شود (Mackey, 2021). پژوهش درباره نقش جامعه مدنی در پیشگیری از جرم نیز بر ظرفیت آن در

مجموعه‌ای از موانع پیشینی در برابر شکل‌گیری سیاست جنایت ایجاد می‌کند. در مقابل، ساختاری که قدرت را متمرکز می‌سازد، از رسانه برای کنترل ادراک عمومی استفاده می‌کند، دستگاه قضایی را وابسته می‌سازد، جامعه مدنی را محدود می‌کند و نیروهای امنیتی را از پاسخگویی مصون نگه می‌دارد، موانع ارتکاب جنایت را کاهش می‌دهد. بنابراین، پیشگیری غیرکیفری در حوزه جرائم علیه بشریت را باید تا حد زیادی پروژه «مهار ساختاری قدرت» دانست؛ پروژه‌ای که از یک سو ریشه‌های اجتماعی خشونت را محدود می‌کند و از سوی دیگر، فرصت نهادی برای تبدیل آن ریشه‌ها به سیاست سازمان‌یافته را کاهش می‌دهد.

نقش ساختار حکومت در پیشگیری اجتماعی از جرائم علیه بشریت

پیشگیری اجتماعی از جرائم علیه بشریت بر این پیش‌فرض استوار است که خشونت گسترده پیش از آنکه به شکل قتل، شکنجه، اخراج اجباری، تعقیب یا سایر اعمال غیرانسانی ظهور کند، در بستری اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرد. تبعیض، قطبی‌شدن جامعه، حذف گروه‌های خاص از فضای سیاسی و اجتماعی، نفرت‌پراکنی، عادی‌سازی خشونت، ضعف اعتماد عمومی و فقدان امکان اعتراض مسالمت‌آمیز از جمله زمینه‌هایی هستند که در صورت همراه شدن با ساختار قدرت متمرکز می‌تواند خطر جنایت جمعی را افزایش دهند. پیشگیری اجتماعی در جرم‌شناسی بر تغییر شرایطی تمرکز دارد که انگیزه، گرایش یا آمادگی برای رفتار مجرمانه را ایجاد یا تقویت می‌کنند (Ebrahimi, 2022). این رویکرد در جرائم علیه بشریت باید از سطح فردی فراتر رود و سازوکارهایی را دربر گیرد که جامعه را در برابر بسیج سیاسی برای خشونت مقاوم می‌سازند. تحلیل راهکارهای پیشگیری از جرائم علیه بشریت نیز نشان می‌دهد که کاهش عوامل اجتماعی زمینه‌ساز خشونت باید مکمل محدودسازی فرصت‌های ساختاری باشد (Golkhandan et al., 2018). از این منظر، حکومت با

سیاست‌های خود در زمینه جامعه مدنی، رسانه، آموزش، آزادی‌های عمومی، برابری و مشارکت سیاسی می‌تواند یا جامعه‌ای تاب‌آور ایجاد کند یا برعکس، شرایط روانی و اجتماعی مساعد برای جنایت جمعی را توسعه دهد.

جامعه مدنی نخستین حوزه‌ای است که ساختار حکومت از طریق آن بر ظرفیت پیشگیری اجتماعی تأثیر می‌گذارد. جامعه مدنی مجموعه‌ای از روابط، انجمن‌ها، سازمان‌ها، شبکه‌ها و کنش‌های جمعی مستقل از دستگاه رسمی دولت را دربر می‌گیرد و میان فرد و حکومت فضای واسطه ایجاد می‌کند. اهمیت جامعه مدنی در یک حکومت دموکراتیک صرفاً در ارائه خدمات اجتماعی نیست، بلکه در امکان نظارت بر قدرت، بیان مطالبات، انتقال اطلاعات، دفاع از حقوق گروه‌های آسیب‌پذیر و ایجاد شبکه‌های همبستگی نهفته است (Mackey, 2021). سازمان‌های مدنی می‌توانند موارد اولیه نقض حقوق بشر را مستند کنند، صدای قربانیان را به فضای عمومی منتقل سازند، اطلاعات را در اختیار رسانه‌ها و نهادهای حقوقی قرار دهند و از تبدیل نقض‌های پراکنده به الگوی سازمان‌یافته جلوگیری کنند. بررسی آسیب‌شناختی نقش جامعه مدنی در پیشگیری از جرم نشان می‌دهد که عملکرد مؤثر این نهادها به میزان استقلال، دسترسی به اطلاعات، امکان فعالیت قانونی و رابطه آنها با نظام عدالت و نهادهای عمومی وابسته است (Hoseyni et al., 2024). بنابراین، صرف وجود سازمان‌هایی با عنوان غیردولتی کافی نیست؛ آنچه اهمیت دارد استقلال واقعی، امکان فعالیت بدون ترس از سرکوب و برخورداری از ظرفیت اثرگذاری بر سیاست عمومی است.

در ساختارهای اقتدارگرا، یکی از نخستین اقدامات برای تثبیت تمرکز قدرت، محدود ساختن فضای مدنی است. سازمان‌های مستقل ممکن است منحل شوند، تأمین مالی آنها محدود شود، اعضای آنها تحت فشار قرار گیرند یا نهادهای ظاهراً مدنی ولی وابسته به حکومت جایگزین آنها شوند. نتیجه این فرایند آن است

(McQuail & Deuze, 2020). همین تحول موجب شده است

که حکومت‌ها نتوانند همانند گذشته به‌سادگی تمام جریان اطلاعات را کنترل کنند، هرچند محدودسازی اینترنت، سانسور دیجیتال و تولید سازمان‌یافته اطلاعات نادرست ابزارهای جدید کنترل را ایجاد کرده‌اند.

رسانه می‌تواند در جهت مخالف نیز عمل کند. اگر حکومت کنترل رسانه‌های اصلی را در اختیار گیرد، رسانه از ابزار نظارت عمومی به وسیله‌ای برای مشروعیت‌بخشی به قدرت تبدیل می‌شود. تصویرسازی یک گروه به عنوان خطر برای امنیت، نسبت دادن صفات غیرانسانی به اعضای آن، تکرار روایت‌هایی درباره ضرورت حذف یا مجازات جمعی و پنهان‌سازی رنج قربانیان می‌تواند موانع اخلاقی در برابر خشونت را کاهش دهد. به همین سبب، آزادی رسانه را باید بخشی از معماری پیشگیری از جرائم علیه بشریت دانست. روزنامه‌نگاری مستقل در بحران‌های ناشی از اشغال، جنگ یا خشونت گسترده می‌تواند از طریق بازنمایی تجربه قربانیان و مقابله با روایت‌های یک‌جانبه نقش مهمی در شکل‌گیری مطالبه حقوق بشری ایفا کند (Pourrashedi, 2024). ظرفیت رسانه‌های نوین در ایجاد گفتمان‌های بدیل و انتقال مستقیم اطلاعات از مناطق بحران نیز در مطالعات مربوط به دیپلماسی گفتمانی و مسئله فلسطین مورد توجه قرار گرفته است (Bashir, 2018). در چنین شرایطی، شهروندان عادی نیز می‌توانند با ثبت و انتشار داده‌ها، بخشی از شبکه مستندسازی نقض‌های گسترده شوند و امکان انکار کامل واقعیت را برای مرتکبان کاهش دهند.

افکار عمومی زمانی به ابزار پیشگیری تبدیل می‌شود که ساختار سیاسی امکان تبدیل نگرش عمومی به فشار واقعی بر تصمیم‌گیران را فراهم آورد. اگر انتخابات، پارلمان، احزاب، رسانه‌ها و سازوکارهای اعتراض قانونی وجود داشته باشند، افزایش مخالفت عمومی با سیاست خشونت‌آمیز می‌تواند هزینه سیاسی آن را بالا ببرد. اما در ساختارهایی که تصمیم‌گیری مستقل از افکار عمومی

که جامعه یکی از مهم‌ترین شبکه‌های هشدار زود هنگام خود را از دست می‌دهد. هنگامی که قربانیان امکان مراجعه به انجمن‌های مستقل ندارند، نقض حقوق در مراحل اولیه کمتر دیده می‌شود و حکومت می‌تواند اقدامات خود را در فضایی بسته گسترش دهد. مقاومت مدنی سازمان‌یافته و غیرخشونت‌آمیز نیز از این حیث اهمیت دارد که به جامعه امکان می‌دهد بدون ورود به چرخه متقابل خشونت، در برابر سیاست‌های سرکوبگرانه واکنش نشان دهد. مطالعات مربوط به پیشگیری از فجایع جمعی نشان داده‌اند که تقویت ظرفیت مقاومت مدنی و حق کمک به چنین جنبش‌هایی می‌تواند بخشی از سیاست جلوگیری از جنایات گسترده باشد (Ackerman & Merriman, 2019). جامعه مدنی قوی همچنین می‌تواند در دوره‌های گذار، از بازتولید ساختارهای خشونت جلوگیری و اجرای سازوکارهای حقیقت‌یابی، جبران خسارت و اصلاح نهادی را مطالبه کند.

رسانه‌ها و افکار عمومی دومین حوزه اساسی پیشگیری اجتماعی هستند. رسانه در جوامع معاصر نه تنها ابزار انتقال خبر، بلکه یکی از سازوکارهای اصلی شکل‌دهی به ادراک عمومی، تعیین اهمیت مسائل و تولید چارچوب‌های تفسیری است. نظریه‌های ارتباطات جمعی نشان می‌دهند که رسانه‌ها می‌توانند با انتخاب موضوع، شیوه ارائه و تکرار پیام، بر نحوه درک جامعه از رویدادها و گروه‌های اجتماعی اثر بگذارند (McQuail, 2010). در ساختار حکومتی باز، تکرار رسانه‌ای و استقلال حرفه‌ای امکان می‌دهد که روایت رسمی دولت مورد ارزیابی، نقد و مقابله قرار گیرد. گزارش خشونت، انتشار تصویر و شهادت قربانیان، بررسی صحت ادعاهای امنیتی و فراهم ساختن فضای گفت‌وگوی عمومی می‌تواند مانع عادی شدن نقض‌های گسترده شود. در نظریه معاصر رسانه نیز نقش رسانه صرفاً اطلاع‌رسانی یک‌سویه تلقی نمی‌شود، بلکه تعامل میان رسانه‌های حرفه‌ای، شبکه‌های دیجیتال و مخاطبان در تولید و گردش اطلاعات اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده است

صورت می‌گیرد و اعتراض با سرکوب پاسخ داده می‌شود، همین عامل ممکن است اثر محدودتری داشته باشد. از این رو، نمی‌توان افکار عمومی را جدا از ساختار حکومت تحلیل کرد. حکومت دموکراتیک نه به دلیل مصونیت اخلاقی ذاتی، بلکه به سبب وجود کانال‌های نهادی متعدد برای انتقال اعتراض و کنترل تصمیم، ظرفیت بیشتری برای متوقف ساختن روندهای خطرناک دارد. برعکس، در حکومت‌های اقتدارگرا، فقدان سازوکارهای انتقال اعتراض ممکن است سبب شود که سیاست‌های تبعیض‌آمیز حتی در صورت وجود مخالفت اجتماعی استمرار یابند. محدودسازی آزادی بیان، تجمع و تشکل همچنین حکومت را از اطلاعات واقعی درباره پیامد سیاست‌های خود محروم می‌کند و محیط تصمیم‌گیری بسته‌ای ایجاد می‌نماید که در آن دیدگاه‌های منتقدانه حذف شده‌اند.

آموزش سومین مؤلفه اصلی پیشگیری اجتماعی است و اثر آن برخلاف رسانه و اعتراض عمومی عمدتاً بلندمدت است. نظام آموزشی می‌تواند فرهنگ برابری، مدارا، احترام به تفاوت و حقوق بشر را تقویت کند یا در جهت معکوس، برتری یک گروه، دشمن‌انگاری را بازتولید نماید. اهمیت برابری به عنوان یکی از مبانی حکومت قانون و صلح از این حیث است که به رسمیت شناختن منزلت برابر گروه‌های اجتماعی مانعی در برابر سیاست‌هایی ایجاد می‌کند که بخشی از جمعیت را خارج از قلمرو حمایت اخلاقی و حقوقی قرار می‌دهند (Vijeh, 2015). آموزش حقوق بشر، تاریخ جنایات گسترده، تفکر انتقادی و توانایی ارزیابی تبلیغات می‌تواند مقاومت جامعه در برابر نفرت‌پراکنی را افزایش دهد. ساختار حکومت در این حوزه از طریق سیاست‌گذاری آموزشی، محتوای برنامه‌های درسی، آزادی دانشگاهی و نحوه بازنمایی تاریخ تأثیر تعیین‌کننده دارد. حکومتی که روایت رسمی را مطلق و غیرقابل نقد معرفی می‌کند و آموزش را ابزار ایدئولوژیک می‌سازد، زمینه پذیرش سیاست‌های حذف‌گرایانه را

افزایش می‌دهد؛ در حالی که آموزش باز و انتقادی، امکان به چالش کشیدن چنین سیاست‌هایی را فراهم می‌کند.

کاهش تبعیض ساختاری و ایجاد فرصت مشارکت برابر نیز بخشی از پیشگیری اجتماعی است. بسیاری از بحران‌های خشونت‌بار در جوامعی تشدید می‌شوند که گروه‌های خاص برای دوره‌های طولانی از قدرت، منابع یا حقوق برابر محروم مانده‌اند. حکومت با اصلاح قواعد تبعیض‌آمیز، تضمین دسترسی برابر به نهادهای عمومی و ایجاد سازوکار حل مسالمت‌آمیز اختلافات می‌تواند از تبدیل نارضایتی‌ها به درگیری‌های هویتی جلوگیری کند. در این زمینه، تعهدات دولت به پیشگیری از جرائم جهانی شده نشان می‌دهد که پیشگیری تنها به ممنوعیت کیفری رفتار محدود نمی‌شود، بلکه اتخاذ تدابیر اداری و نهادی برای کاهش خطر نیز بخشی از مسئولیت دولت است (Barani, 2012). هنگامی که حکومت امکان مشارکت سیاسی و اجتماعی را برای گروه‌های مختلف فراهم می‌کند، هزینه بسیج آنان بر مبنای ترس و دشمنی کاهش می‌یابد؛ اما محرومیت و سرکوب مستمر می‌تواند شکاف اجتماعی را به منبع خشونت تبدیل کند.

ساختار حکومت همچنین باید میان امنیت و حقوق بنیادین تعادل برقرار کند. یکی از مسیرهای تاریخی گسترش خشونت دولتی آن است که اقدامات استثنایی با استناد به امنیت آغاز می‌شوند و به تدریج به وضعیت عادی تبدیل می‌گردند. اگر نظارت پارلمانی، رسانه‌ای و قضایی ضعیف باشد، مفهوم امنیت می‌تواند به پوششی برای حذف مخالفان یا گروه‌های نامطلوب تبدیل شود. در مقابل، ساختاری که سیاست‌های امنیتی را نیز مقید به قانون، ضرورت، تناسب و نظارت مستقل می‌سازد، امکان سوءاستفاده از وضعیت اضطراری را کاهش می‌دهد. از این رو، پیشگیری اجتماعی از جرائم علیه بشریت در نهایت به ایجاد «جامعه تاب‌آور» منتهی می‌شود؛ جامعه‌ای که در آن شهروندان توان تشخیص و مقاومت در برابر نفرت‌پراکنی را دارند، نهادهای مدنی امکان سازمان‌دهی

قضایی به یک مرکز وابسته باشند، هزینه نهادی ارتکاب خشونت را کاهش می‌دهد. در چنین وضعیتی، دستور صادرشده در رأس ساختار می‌تواند از طریق زنجیره اداری بدون مواجهه با مانع مؤثر به اجرا درآید. اصل تفکیک قوا با ایجاد چند مرکز قانونی قدرت و مکانیسم‌های کنترل متقابل می‌تواند چنین مسیر مستقیمی را مختل کند. مطالعه تطبیقی تفکیک قوا نشان می‌دهد که فلسفه این اصل صرفاً تقسیم کار نیست، بلکه جلوگیری از تمرکز و فراهم کردن امکان مهار متقابل نهادهای حکومتی است (Amini, Mahvar & Tavassoli Naeini, 2025). از منظر پیشگیری وضعی، هر نقطه مستقل نظارت می‌تواند یک «مانع» در مسیر سیاست مجرمانه ایجاد کند. پارلمان قادر است درباره دستورها و عملیات دولتی تحقیق کند، تخصیص بودجه را متوقف سازد، مسئولان را احضار کند و قواعد محدودکننده وضع نماید. دستگاه قضایی می‌تواند دستور غیرقانونی را بی‌اثر کند، بازداشت خودسرانه را متوقف سازد و مسئولیت مقامات را مورد بررسی قرار دهد. نهادهای نظارتی و حسابرسی نیز می‌توانند جریان مالی و اداری دستگاه‌های امنیتی را تحت کنترل قرار دهند.

قوه قضاییه مستقل در این ساختار نقش محوری دارد؛ زیرا افزایش خطر کشف و پاسخگویی یکی از مؤلفه‌های اصلی منطق پیشگیری وضعی است. اگر مرتکبان احتمالی بدانند که دستورهای سیاسی آنان از رسیدگی قضایی مصون است، هزینه حقوقی رفتار کاهش می‌یابد. استقلال قضات، تضمین امنیت شغلی، شفافیت فرایند انتصاب، منع مداخله نهادهای اجرایی و برخورداری دادگاه‌ها از صلاحیت رسیدگی به رفتار مأموران دولتی می‌تواند احتمال پاسخگویی را افزایش دهد (Mehra et al., 2025). این نقش نباید صرفاً به محاکمه پس از فاجعه محدود شود. دادگاه مستقل می‌تواند در مراحل اولیه از طریق کنترل قانونی بودن بازداشت‌ها، بررسی شکایت‌های شکنجه و ناپدیدسازی، حمایت از آزادی بیان و رسیدگی به اقدامات تبعیض‌آمیز، روندی را که ممکن است به

دارند، رسانه‌ها می‌توانند واقعیت را گزارش کنند، گروه‌ها از حقوق برابر برخوردارند و سیاست‌های امنیتی از نقد و کنترل مصون نیستند. چنین جامعه‌ای نه وقوع خشونت را به طور مطلق ناممکن، بلکه تبدیل خشونت پراکنده به سیاست سازمان‌یافته و گسترده را دشوارتر می‌کند.

نقش ساختار حکومت در پیشگیری وضعی از جرائم علیه بشریت

پیشگیری وضعی در معنای کلاسیک خود بر این فرض استوار است که ارتکاب جرم علاوه بر انگیزه، به فرصت مناسب نیز نیاز دارد و از طریق تغییر شرایط محیطی می‌توان فرصت ارتکاب را کاهش، خطر شناسایی را افزایش و منافع حاصل از جرم را محدود کرد. هرچند این نظریه در آغاز برای بزهکاری‌های متعارف توسعه یافته است، منطق اصلی آن قابلیت تعمیم به جرائم ناشی از سوءاستفاده از قدرت سیاسی را دارد. چالش‌های پیشگیری وضعی نشان می‌دهد که این رویکرد بیش از جست‌وجوی علل عمیق شخصیتی یا اجتماعی، بر تغییر شرایطی متمرکز است که ارتکاب جرم را آسان می‌کنند (Babaei & Najibian, 2011). در سطح جرائم علیه بشریت، «موقعیت» دیگر یک خیابان، ساختمان یا هدف مادی نیست، بلکه می‌تواند ساختار تمرکز قدرت، فقدان نظارت، بی‌کفایتی نیروهای امنیتی، کنترل اطلاعات و نبود نهاد مستقل باشد. تحلیل راهکارهای پیشگیری از جرائم علیه بشریت نیز امکان استفاده از منطق موقعیت‌مدار برای محدود ساختن فرصت‌های ارتکاب خشونت سازمان‌یافته را تأیید می‌کند (Golkhandan et al., 2018). بنابراین، پیشگیری وضعی در این حوزه به معنای طراحی نهادی حکومت به نحوی است که هیچ مقام یا دستگاهی نتواند بدون نظارت و پاسخگویی از قدرت عمومی برای طراحی یا استمرار جنایت گسترده استفاده کند. توزیع قدرت مهم‌ترین نقطه آغاز این سیاست است. تمرکز قدرت به‌ویژه هنگامی که تصمیمات سیاسی، امنیتی، قانون‌گذاری و

خشونت گسترده منتهی شود متوقف سازد. به این ترتیب، استقلال قضایی سازوکاری پیشینی برای جلوگیری از شکل‌گیری «احساس مصونیت» در میان صاحبان قدرت است.

حاکمیت قانون دومین ستون پیشگیری وضعی است. حاکمیت قانون ایجاب می‌کند که اعمال قدرت قابل پیش‌بینی، محدود، مستند به قواعد عمومی و قابل نظارت باشد و هیچ مقام یا نهادی خارج از قلمرو قانون قرار نگیرد. برابری در برابر قانون یکی از لوازم اساسی چنین ساختاری است (Vijeh, 2015). هر اندازه استثنای شخصی و سازمانی در برابر قانون گسترده‌تر باشد، امکان استفاده از آنها برای خشونت بیشتر می‌شود. قوانین اضطراری، مصونیت‌های فراگیر، دادگاه‌های فاقد استقلال، بازداشت‌های بدون نظارت و اختیارات تعریف‌نشده امنیتی نمونه‌هایی از موقعیت‌هایی هستند که فرصت سوءاستفاده را افزایش می‌دهند. در مقابل، الزام دستگاه‌های امنیتی به ثبت تصمیمات، وجود نظارت قضایی، شفافیت قواعد استفاده از زور و امکان دسترسی قربانیان به جبران می‌تواند مانع گسترش رفتارهای غیرقانونی شود. پیشگیری در این معنا مستلزم آن است که ساختار حقوقی به جای تسهیل اجرای بی‌چون‌وچرای اراده سیاسی، در برابر آن نقاط اصطکاک ایجاد کند. کنترل نیروهای نظامی، انتظامی و اطلاعاتی نیز یکی از مصادیق روشن پیشگیری وضعی در جرائم علیه بشریت است. این نهادها به دلیل دسترسی به سلاح، اطلاعات، بازداشتگاه و زنجیره فرماندهی، در صورت خروج از نظارت قانونی ظرفیت بسیار بالایی برای ارتکاب نقض‌های گسترده دارند. ساختار حکومت باید کنترل غیرنظامی و قانونی این نیروها، شفافیت مأموریت، ثبت سلسله‌مراتب فرماندهی و سازوکارهای مستقل شکایت را تضمین کند. حتی نیروهایی که تحت عنوان عملیات بین‌المللی یا حفظ صلح فعالیت می‌کنند نیز ممکن است در شرایط خاص در معرض اتهام ارتکاب جرائم بین‌المللی قرار گیرند و این امر اهمیت استمرار نظارت و پاسخگویی را نشان می‌دهد (Ahadi & Hatami,

2023). بنابراین، مشروعیت مأموریت یا جایگاه رسمی یک نیرو نمی‌تواند جایگزین کنترل حقوقی رفتار آن شود.

شفافیت و گردش آزاد اطلاعات از دیگر سازوکارهای موقعیتی است. بسیاری از جرائم گسترده در محیطی شکل می‌گیرند که اطلاعات درباره دستورها، بازداشت‌ها، جابه‌جایی جمعیت، بودجه امنیتی و رفتار نیروهای دولتی مخفی می‌ماند. هر اندازه امکان نظارت رسانه، پارلمان، دادگاه و جامعه مدنی بر این حوزه‌ها بیشتر باشد، پنهان نگه داشتن سیاست خشونت دشوارتر می‌شود. رسانه در نظریه ارتباطات نقش مهمی در شکل‌دهی به جریان اطلاعات و امکان ارزیابی عمومی رفتار نهادهای قدرت دارد (McQuail & Deuze, 2020). رسانه مستقل همچنین می‌تواند پیش از آنکه دستگاه قضایی وارد عمل شود، نشانه‌های اولیه الگوی خشونت را آشکار کند. از منظر پیشگیری وضعی، این کارکرد موجب افزایش احتمال کشف و افزایش هزینه سیاسی پنهان‌کاری می‌شود.

عدالت انتقالی را می‌توان به عنوان حلقه‌ای میان پاسخ به گذشته و پیشگیری وضعی از آینده تحلیل کرد. عدالت انتقالی به مجموعه سازوکارهایی اشاره دارد که جوامع پس از دوره‌های نقض گسترده حقوق بشر برای مواجهه با میراث خشونت به کار می‌گیرند. این سازوکارها می‌توانند شامل پیگرد، حقیقت‌یابی، جبران خسارت، اصلاح نهادی و تضمین عدم تکرار باشند (Zakerian & Bagheri Hamed, 2015). از منظر موضوع این پژوهش، مهم‌ترین بخش عدالت انتقالی اصلاح ساختارهایی است که در وقوع جنایت نقش داشته‌اند. اگر پس از پایان بحران تنها افراد معدودی مجازات شوند اما همان دستگاه امنیتی، قوانین تبعیض‌آمیز، ساختارهای قضایی وابسته و رویه‌های اداری حفظ شوند، احتمال تکرار خشونت باقی می‌ماند. تحلیل بسترهای حقوقی عدالت انتقالی نیز بر ارتباط این فرایند با بازسازی دولت مبتنی بر قانون و حقوق بشر تأکید دارد (Karimi, 2019). برهم‌کنش صلح‌سازی و عدالت انتقالی نشان می‌دهد که تثبیت

جلوگیری از خشونت را فراهم می‌کند (Brown & Bohm, 2016). با این حال، مسئولیت حمایت با مسئله جدی گزینش‌گری و استفاده سیاسی مواجه است. بررسی رویکرد قدرت‌های بزرگ به بحران‌های لیبی و یمن نشان می‌دهد که منافع سیاسی می‌توانند بر نحوه تفسیر و اجرای این دکترین تأثیر بگذارند (Dolatkhah & Shafiei, 2017). مطالعه تطبیقی بحران‌های لیبی و سوریه نیز تنش میان منطق قدرت و الزامات حقوقی مسئولیت حمایت را آشکار می‌کند (Hazeri et al., 2020).

به همین دلیل، پیشگیری بین‌المللی باید تا حد امکان بر ابزارهای غیرنظامی و ظرفیت‌ساز متمرکز شود. اقداماتی مانند هشدار دیپلماتیک، میانجی‌گری، تحریم هدفمند مسئولان، جلوگیری از انتقال ابزارهای ارتکاب جنایت، حمایت از جامعه مدنی، مستندسازی مستقل و تقویت نظارت بین‌المللی می‌توانند پیش از رسیدن وضعیت به مرحله استفاده از زور به کار گرفته شوند. جایگاه مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل معاصر همچنان محل مناقشه است و نمی‌توان آن را مجوزی نامحدود برای مداخله تلقی کرد (Kaabi, 2015). ملاحظات اخلاقی مربوط به اجرای این دکترین نیز ایجاب می‌کند که حمایت از جمعیت به پوششی برای اهداف سیاسی دیگر تبدیل نشود (Gholinejad & Rahnema, 2020). انتقاد از مداخلات موجود نیز نشان می‌دهد که سیاست حمایت زمانی مشروعیت و کارایی بیشتری دارد که به جای بازتولید الگوهای مداخله‌گرایانه، بر پیشگیری واقعی و کاهش آسیب متمرکز شود (Dunford & Neu, 2019). بنابراین، مسئولیت حمایت در چارچوب این پژوهش نه به عنوان جایگزین حاکمیت دولت، بلکه به منزله سازوکاری تکمیلی برای تقویت مسئولیت پیشگیرانه و جلوگیری از سوءاستفاده از حاکمیت مورد توجه است.

پیشگیری وضعی مؤثر در نهایت مستلزم ارتباط میان سطح داخلی و بین‌المللی است. اگر ساختار داخلی دارای تفکیک واقعی قوا،

صلح پایدار نیازمند رسیدگی به میراث نهادی خشونت و بازسازی اعتماد است (Hosseini & Setayeshpour, 2024).

جبران خسارت و حقیقت‌یابی نیز فقط ابزارهای ترمیمی نیستند، بلکه با آشکار ساختن سازوکارهای وقوع خشونت می‌توانند نقش پیشگیرانه داشته باشند. هنگامی که یک کمیسیون حقیقت‌یاب مشخص می‌کند چگونه نهادهای رسمی، قوانین، زنجیره فرماندهی و تبلیغات در جنایت نقش داشته‌اند، اطلاعات لازم برای طراحی اصلاحات ساختاری تولید می‌شود. پیوند عدالت کیفری و عدالت ترمیمی در فرایند عدالت انتقالی نیز نشان می‌دهد که پاسخ به نقض‌های گسترده نمی‌تواند صرفاً به مجازات محدود شود و نیازمند توجه به قربانیان، ترمیم روابط اجتماعی و اصلاح شرایط مولد خشونت است (Yousefi, 2021). رویکردهای پایین به بالا نیز اهمیت مشارکت جوامع محلی و قربانیان را در تعریف عدالت و بازسازی نظم اجتماعی برجسته کرده‌اند (Lundy & McGovern, 2008). این مشارکت از آن جهت پیشگیرانه است که اصلاحات نهادی را از یک پروژه صرفاً دولتی خارج می‌کند و امکان نظارت اجتماعی بر تضمین عدم تکرار را افزایش می‌دهد.

در سطح بین‌المللی، دکترین مسئولیت حمایت نیز واجد بعد پیشگیرانه است. این دکترین در واکنش به تجربه ناتوانی جامعه بین‌المللی در جلوگیری از فجایع انسانی توسعه یافت و بر این اصل تأکید دارد که مسئولیت اولیه حفاظت از جمعیت بر عهده دولت است (Arab Asadi, 2011). مسئولیت حمایت تنها به مداخله پس از وقوع جنایت مربوط نیست؛ پیشگیری یکی از مؤلفه‌های اصلی آن است و شامل کمک به دولت‌ها برای تقویت ظرفیت‌های نهادی، میانجی‌گری، هشدار زودهنگام و اقدامات سیاسی و اقتصادی می‌شود (Bellamy & Luck, 2018). طرح رویکرد «پیش از جنگ» نیز بر ضرورت تمرکز بر اقداماتی تأکید دارد که پیش از رسیدن بحران به مرحله مداخله نظامی امکان

دستگاه قضایی مستقل، نظارت بر نیروهای امنیتی، شفافیت و امکان فعالیت نهادهای مدنی باشد، احتمال اینکه بحران اجتماعی به جنایت سازمان‌یافته تبدیل شود کاهش می‌یابد. اگر این سازوکارها از کار بیفتند، واکنش بین‌المللی باید در مرحله‌ای آغاز شود که هنوز امکان پیشگیری غیرقهرآمیز وجود دارد. سیاستی که تا وقوع فاجعه صبر کند و سپس تنها میان بی‌عملی و مداخله نظامی انتخاب نماید، از منطق پیشگیری فاصله گرفته است. بنابراین، اهمیت ساختار حکومت در پیشگیری وضعی در این است که «فرصت نهادی ارتکاب جنایت» را کاهش دهد؛ یعنی تصمیم مجرمانه برای تبدیل شدن به سیاست اجرایی ناگزیر از عبور از مجموعه‌ای از موانع حقوقی، سیاسی، قضایی و اجتماعی باشد.

نتیجه‌گیری

جرائم علیه بشریت از آن دسته جرائمی هستند که مطالعه آنها صرفاً در چارچوب رفتار فردی مرتکب، انگیزه شخصی یا پاسخ کیفری پس از وقوع نمی‌تواند تصویری کامل از چرایی شکل‌گیری و راه‌های جلوگیری از آنها ارائه کند. گستردگی، سازمان‌یافتگی و جهت‌گیری این جرائم علیه جمعیت غیرنظامی نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، مسئله اصلی در ساختارهایی نهفته است که امکان تبدیل خشونت به سیاست، فرمان، رویه اداری و اقدام سازمان‌یافته را فراهم می‌کنند. حکومت به دلیل تمرکز منابع، اختیار قانون‌گذاری، کنترل نیروهای نظامی و امنیتی، قدرت تولید و توزیع اطلاعات و امکان تنظیم فضای سیاسی و اجتماعی، می‌تواند مهم‌ترین نهاد جلوگیری‌کننده از جنایت باشد و در عین حال، در صورت انحراف ساختاری، به مهم‌ترین عامل تسهیل‌کننده آن تبدیل شود. بنابراین، پیشگیری از جرائم علیه بشریت باید پیش از هر چیز به این پرسش پاسخ دهد که قدرت سیاسی چگونه سازمان‌دهی، محدود، نظارت و پاسخگو می‌شود.

تحلیل انجام‌شده نشان داد که پیشگیری غیرکیفری از جرائم علیه بشریت باید به صورت هم‌زمان در دو سطح اجتماعی و وضعی

دنبال شود. این دو سطح جایگزین یکدیگر نیستند، بلکه مکمل هم هستند. پیشگیری اجتماعی بدون اصلاح ساختار قدرت ممکن است به افزایش آگاهی عمومی منجر شود، اما اگر جامعه فاقد ابزارهای نهادی برای اثرگذاری بر تصمیمات حکومت باشد، این آگاهی نمی‌تواند مانع سیاست خشونت‌آمیز شود. در مقابل، پیشگیری وضعی بدون ایجاد فرهنگ حقوق بشر، جامعه مدنی فعال و افکار عمومی حساس ممکن است نهادهایی رسمی ایجاد کند که به تدریج از کارکرد واقعی خود تهی شوند. از این رو، سیاست مؤثر باید هم شرایط اجتماعی تولید خشونت را تغییر دهد و هم فرصت نهادی تبدیل خشونت به تصمیم و اقدام حکومتی را کاهش دهد.

در حوزه پیشگیری اجتماعی، جامعه مدنی مستقل یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های مقاومت در برابر گسترش خشونت است. سازمان‌های مدنی، انجمن‌های حرفه‌ای، نهادهای حقوق بشری، دانشگاه‌ها و گروه‌های اجتماعی می‌توانند پیش از آنکه نقض‌های پراکنده به الگوی گسترده تبدیل شوند، اطلاعات را گردآوری و منتشر کنند، قربانیان را حمایت نمایند و توجه عمومی را به نشانه‌های خطر جلب کنند. وجود جامعه مدنی فعال همچنین مانع از آن می‌شود که حکومت تنها تولیدکننده مشروع اطلاعات و تفسیر مسائل اجتماعی باشد. این ظرفیت هنگامی کارآمد است که آزادی تشکل، امنیت فعالان، حق دسترسی به اطلاعات و امکان مشارکت در فرایند سیاست‌گذاری تضمین شود. محدود ساختن جامعه مدنی نه تنها نقض آزادی‌های عمومی است، بلکه یکی از شبکه‌های اصلی هشدار زودهنگام در برابر خشونت سازمان‌یافته را از جامعه می‌گیرد.

رسانه آزاد نیز نقش مشابهی دارد. بخش قابل توجهی از فرایند تسهیل جنایات جمعی بر کنترل روایت، پنهان‌سازی رفتار واقعی حکومت و عادی‌سازی یا توجیه خشونت استوار است. رسانه مستقل با انتشار اطلاعات، گزارش رفتار مقامات، بازنمایی تجربه

قربانیان و ایجاد فضای نقد عمومی می‌تواند هزینه سیاسی و اجتماعی سیاست‌های سرکوبگرانه را افزایش دهد. این کارکرد در عصر رسانه‌های دیجیتال توسعه یافته است و شهروندان نیز می‌توانند در مستندسازی و انتقال اطلاعات مشارکت کنند. با این حال، افزایش ظرفیت فناوری به خودی خود تضمین‌کننده پیشگیری نیست؛ زیرا همان ابزارها می‌توانند برای نفرت‌پراکنی، اطلاعات نادرست و تحریک علیه گروه‌های اجتماعی استفاده شوند. بنابراین، پیشگیری نیازمند ترکیبی از آزادی رسانه، مسئولیت حرفه‌ای، سواد رسانه‌ای و امکان راستی‌آزمایی مستقل است.

آموزش و فرهنگ حقوق بشر نیز باید به عنوان بخش بلندمدت سیاست پیشگیری مورد توجه قرار گیرد. جامعه‌ای که در آن تفاوت قومی، مذهبی، نژادی، سیاسی یا فرهنگی به عنوان تهدید تعریف شود، در برابر سیاست‌های حذف‌گرایانه آسیب‌پذیرتر است. آموزش برابری، مدارا، حقوق بنیادین، تاریخ جنایات جمعی و تفکر انتقادی می‌تواند توانایی شهروندان را برای مقاومت در برابر تبلیغات نفرت‌محور افزایش دهد. این امر به‌ویژه زمانی اهمیت پیدا می‌کند که حکومت تلاش کند اقدامات خشونت‌آمیز را به عنوان دفاع از امنیت، هویت یا منافع جمعی توجیه کند. نظام آموزشی پیشگیرانه باید شهروندانی تربیت کند که میان امنیت مشروع و سرکوب سازمان‌یافته تمایز قائل شوند و اطاعت از قدرت را جایگزین مسئولیت اخلاقی و حقوقی نکنند.

در سطح پیشگیری وضعی، مهم‌ترین یافته آن است که توزیع واقعی قدرت و وجود کنترل‌های متقابل می‌تواند فرصت سوءاستفاده سازمان‌یافته از حکومت را کاهش دهد. تفکیک قوا تنها زمانی اثر پیشگیرانه دارد که هر قوه از استقلال عملی برخوردار باشد و بتواند در برابر تصمیمات غیرقانونی سایر نهادها واکنش نشان دهد. قوه مقننه باید قادر به نظارت بر سیاست‌های امنیتی و اجرایی باشد، دستگاه قضایی باید امکان رسیدگی مستقل به شکایات علیه مقامات و مأموران را داشته باشد و قوه مجریه نیز باید در

چهارچوب قواعد روشن و قابل نظارت عمل کند. نهادهایی که فقط در متن قانون مستقل هستند اما در عمل تابع یک مرکز قدرت‌اند، نمی‌توانند مانع مؤثری در برابر جنایت دولتی ایجاد کنند. استقلال قضایی در این میان باید از جایگاهی ویژه برخوردار باشد. دادگاه مستقل تنها ابزار مجازات پس از وقوع جرم نیست، بلکه یکی از مهم‌ترین سازوکارهای جلوگیری از تبدیل نقض‌های اولیه به سیاست گسترده است. امکان اعتراض به بازداشت خودسرانه، رسیدگی به شکنجه، کنترل استفاده از زور، حمایت از آزادی‌های عمومی و تحقیق درباره رفتار مقامات می‌تواند در مراحل اولیه مسیر خشونت را متوقف کند. هنگامی که صاحبان قدرت بدانند که تصمیمات آنان قابل بازبینی و رفتارشان قابل تعقیب است، هزینه سوءاستفاده از قدرت افزایش می‌یابد. در مقابل، وابستگی قضایی زمینه بی‌کیفری را ایجاد می‌کند و بی‌کیفری یکی از مهم‌ترین شرایط تداوم خشونت سازمان‌یافته است.

حاکمیت قانون نیز نباید به معنای صرف وجود قانون یا اطاعت شهروندان از مقررات تعبیر شود. حکومت قانون هنگامی معنا پیدا می‌کند که خود صاحبان قدرت نیز تحت سلطه قواعد عمومی قرار داشته باشند و نتوانند با ایجاد استثنای گسترده، صلاحیت‌های نامحدود یا سازوکارهای فوق‌العاده از پاسخگویی خارج شوند. قوانین اضطراری و امنیتی باید محدود، موقت، ضروری و قابل نظارت باشند. نیروهای نظامی، انتظامی و اطلاعاتی نیز باید تحت کنترل قانونی و غیرنظامی قرار گیرند و هیچ نهاد امنیتی نباید از حوزه نظارت قضایی و عمومی خارج شود. شفافیت تصمیمات، ثبت زنجیره فرماندهی، سازوکارهای شکایت مستقل و نظارت بر بودجه و مأموریت این نهادها می‌تواند فرصت ارتکاب و پنهان‌سازی نقض‌های گسترده را کاهش دهد.

عدالت انتقالی نیز هنگامی در پیشگیری از تکرار جرائم علیه بشریت مؤثر است که از سطح مجازات افراد فراتر رود و به اصلاح نهادها و ساختارهای مولد خشونت بپردازد. رسیدگی به گذشته

بدون اصلاح دستگاه‌هایی که در آن گذشته نقش داشته‌اند، خطر بازتولید همان الگوها را حفظ می‌کند. حقیقت‌یابی باید مشخص کند نه تنها چه کسی مرتکب جرم شده، بلکه چه قوانین، رویه‌ها، ساختارهای فرماندهی و نهادهایی امکان جرم را فراهم کرده‌اند. جبران خسارت باید کرامت قربانی را بازسازی کند، اصلاح نهادی باید فرصت تکرار را کاهش دهد و مشارکت جامعه و قربانیان باید مشروعیت فرایند گذار را افزایش دهد. تضمین عدم تکرار، در واقع نقطه‌ای است که عدالت انتقالی به سیاست پیشگیری ساختاری پیوند می‌خورد.

در سطح بین‌المللی نیز اصل بر آن است که پیشگیری بر واکنش قهرآمیز تقدم داشته باشد. جامعه بین‌المللی باید پیش از آنکه بحران به نقطه ارتکاب گسترده جنایات برسد، از ابزارهای دیپلماتیک، نظارتی، اقتصادی، حقوقی و حمایتی استفاده کند. حمایت از نهادهای مدنی، تقویت سازوکارهای هشدار زودهنگام، مستندسازی مستقل، میانجی‌گری، کمک به اصلاح نهادهای قضایی و امنیتی و اعمال فشار هدفمند بر مسئولان رفتارهای خطرناک می‌تواند جایگزین مناسب‌تری برای سیاستی باشد که تنها پس از وقوع فاجعه وارد عمل می‌شود. هرگونه اقدام خارجی نیز باید با معیارهای روشن، غیرگزینشی و مبتنی بر حمایت واقعی از جمعیت صورت گیرد تا اصل پیشگیری به ابزار رقابت‌های سیاسی تبدیل نشود.

برآیند پژوهش آن است که پیشگیری غیرکیفری از جرائم علیه بشریت بیش از آنکه مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده باشد، نیازمند معماری منسجم حکمرانی است. در چنین معماری‌ای، قدرت تقسیم و محدود می‌شود، قانون بر حاکمان و شهروندان به یکسان اعمال می‌گردد، قاضی مستقل است، نیروهای امنیتی پاسخگو هستند، رسانه امکان افشا دارد، جامعه مدنی امکان سازمان‌دهی پیدا می‌کند، آموزش بر برابری و کرامت انسانی استوار می‌شود و قربانیان به سازوکارهای مؤثر حمایت و جبران دسترسی دارند.

هیچ‌یک از این عناصر به تنهایی مانع قطعی وقوع جنایت نیستند، اما اجتماع آنها تعداد موانعی را که سیاست خشونت برای تبدیل شدن به عمل باید پشت سر بگذارد افزایش می‌دهد.

در مقابل، تمرکز قدرت، حذف نهادهای مستقل، تضعیف نظارت قضایی، کنترل رسانه، سرکوب جامعه مدنی، تبعیض ساختاری و مصونیت نیروهای امنیتی مجموعه‌ای از شرایط را ایجاد می‌کند که در آن خشونت می‌تواند با هزینه کمتر سازمان‌دهی و اجرا شود. خطر اصلی هنگامی شکل می‌گیرد که این عناصر هم‌زمان وجود داشته باشند و حکومت نه به عنوان مهارکننده قدرت، بلکه به عنوان وسیله اجرای اراده نامحدود عمل کند. از این منظر، اصلاح ساختار حکومت یک راهبرد حاشیه‌ای در سیاست پیشگیری از جرائم علیه بشریت نیست، بلکه یکی از بنیادی‌ترین اجزای آن است.

در نهایت، سیاست مطلوب پیشگیری باید از دو خطای متقابل اجتناب کند: نخست، اتکای کامل به عدالت کیفری و انتظار برای وقوع فاجعه پیش از مداخله؛ و دوم، تصور اینکه صرف تغییر عنوان یا شکل رسمی حکومت برای جلوگیری از جنایت کافی است. آنچه اهمیت دارد کیفیت واقعی ساختار قدرت و نحوه عملکرد نهادهاست. پیشگیری مؤثر زمانی تحقق می‌یابد که حکومت از درون به گونه‌ای سازمان یابد که امکان تصمیم‌گیری جنایتکارانه محدود، امکان کشف و اعتراض گسترده، امکان پاسخگویی واقعی و امکان مشارکت جامعه در کنترل قدرت تضمین شود. بر همین اساس، ساختار حکومت را باید هم موضوع سیاست پیشگیری و هم مهم‌ترین بستر اجرای آن دانست؛ زیرا حفاظت پایدار از جمعیت غیرنظامی هنگامی امکان‌پذیر است که پیشگیری اجتماعی و وضعی در یک چارچوب هماهنگ، مستمر و نهادینه به یکدیگر پیوند بخورند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

EXTENDED ABSTRACT

Crimes against humanity constitute one of the gravest categories of international crimes because they involve widespread or systematic attacks directed against civilian populations and often emerge from organized patterns of political, administrative, military, or security action. Their distinctive nature means that they cannot be adequately understood only through the conduct of isolated individual offenders, because the scale, continuity, and organizational features of such crimes frequently require access to institutional resources, chains of command, administrative mechanisms, coercive capacities, and political authority. International criminal law has progressively developed the concept of crimes against humanity as an autonomous legal category whose core purpose is to protect civilian populations against extensive and organized violence (Werle, 2008). Within the framework of the Rome Statute, acts such as murder, extermination, enslavement, deportation or forcible transfer, imprisonment, torture, sexual violence, persecution, enforced disappearance, and other inhumane acts may constitute crimes against humanity when committed as part of a widespread or systematic attack against a civilian population (Bayat, 2018). The legal analysis of the Rome Statute further confirms that the broader attack and the organizational or policy context surrounding individual acts are essential to understanding the structure of these crimes (Beck et al., 2016). This characteristic places government structure at the center of prevention, because governments possess legislative authority, administrative capacity, coercive organizations, intelligence resources, and the power to shape the public sphere. The same governmental structure that is expected to safeguard fundamental rights may, under conditions of concentrated and uncontrolled power, become an instrument

through which systematic violence is planned, justified, facilitated, or tolerated. Studies of the domestic factors contributing to crimes against humanity show that concentration of power, institutional impunity, weakened accountability, repression of political opposition, and ineffective oversight can increase the risk of large-scale abuses (Golkhandan & Hajidehabadi, 2020). Moreover, governmental responsibility is not limited to direct participation in criminal conduct; failure to prevent predictable large-scale violations, material support for perpetrators, or deliberate inaction in the face of systematic violence may also create conditions conducive to atrocity crimes. The international obligations of states in the field of prevention therefore extend beyond criminalization and punishment and include the adoption of administrative, institutional, and preventive measures designed to reduce the likelihood of serious violations (Barani, 2012). Against this background, the present study examines government structure not merely as a formal constitutional arrangement but as a dynamic system governing the distribution, limitation, supervision, and accountability of political power.

The central problem addressed in this study arises from the inadequacy of exclusively punitive and post-factum approaches to crimes against humanity. International criminal justice has made significant contributions to individual accountability, norm development, and the struggle against impunity, yet criminal prosecution usually becomes operational after grave harms have already occurred. By the time courts, investigative mechanisms, or international bodies intervene, a large number of civilians may already have been killed, displaced, tortured, persecuted, or otherwise victimized. For this reason, a preventive perspective is indispensable. Prevention in relation to crimes

against humanity requires identifying social, political, institutional, and situational conditions that make mass violence possible before such violence develops into an extensive or systematic policy. The concept of prevention in crimes against humanity therefore emphasizes proactive intervention aimed at reducing structural risks rather than relying solely on subsequent punishment (Ahmadi & Rastgar, 2018). In criminological literature, non-penal prevention refers to measures that seek to reduce criminality without depending primarily on punishment, either by addressing social and developmental causes or by limiting opportunities for offending (Ebrahimi, 2022). In the context of crimes against humanity, this distinction becomes especially important because conventional deterrence may be ineffective when governmental institutions themselves participate in, legitimize, or conceal wrongdoing. The present study therefore distinguishes between social prevention and situational prevention. Social prevention is directed toward the cultural, educational, social, and institutional foundations that may make communities vulnerable to discrimination, polarization, dehumanization, and political violence. Situational prevention focuses on reducing institutional opportunities for the abuse of public power by distributing authority, increasing supervision, strengthening judicial independence, guaranteeing transparency, and raising the costs of unlawful conduct. Although situational prevention originally developed primarily in relation to ordinary crime, its underlying logic of reducing opportunities and increasing risks for potential offenders can be adapted to state-related and organized crimes (Babaei & Najibian, 2011). Criminological analysis of strategies for preventing crimes against humanity likewise demonstrates that effective prevention requires a combination of social, legal, political, and institutional

measures rather than a single punitive mechanism (Golkhandan et al., 2018). Accordingly, the research objective is to explain how specific characteristics of government structure can either strengthen or weaken the capacity for non-penal prevention and to identify the principal institutional mechanisms through which governmental organization affects the likelihood of crimes against humanity.

From the perspective of social prevention, the findings indicate that the relationship between government and civil society is one of the most important determinants of societal resilience against organized violence. Civil society comprises associations, professional organizations, human rights groups, social movements, independent networks, community organizations, and other forms of collective action operating outside direct governmental control. Its importance lies not only in service provision but also in its capacity to monitor public power, represent vulnerable groups, document violations, transmit information, mobilize peaceful opposition, and create channels of communication between citizens and state institutions. In democratic governance, civil society can function as an early-warning mechanism by identifying patterns of discrimination, arbitrary detention, incitement, disappearance, or repression before such practices escalate into widespread atrocities. The relevance of civil society organizations is closely connected to their independence from political authority and their ability to operate freely in both democratic and authoritarian environments (Mackey, 2021). Research on the role of civil society in crime prevention similarly emphasizes that civic organizations can contribute to awareness, monitoring, public participation, victim support, and institutional accountability when an enabling legal and political environment exists (Hoseyni et al., 2024). Civil resistance is particularly

significant because organized and nonviolent civic action may constrain authoritarian practices without reproducing cycles of armed violence; strengthening the capacity of civil resistance has therefore been presented as part of a broader strategy for preventing mass atrocities (Ackerman & Merriman, 2019). Government structure determines whether these preventive functions can develop. Where freedom of association, access to information, and participation in public affairs are protected, civil organizations can challenge discriminatory policies and bring early abuses into public view. In contrast, authoritarian governments frequently restrict civic space, dissolve independent organizations, intimidate activists, and replace autonomous associations with state-controlled bodies, thereby removing an important barrier against the escalation of violence. The same structural logic applies to public opinion and the media. Communication systems shape how societies perceive social groups, political conflicts, threats, and state violence. Media institutions may expose abuse, provide visibility to victims, and challenge official narratives, but they may also normalize repression or contribute to dehumanization when controlled by political authorities. Mass communication theory has long emphasized the capacity of media to structure public perceptions through selection, framing, repetition, and agenda setting (McQuail, 2010). Contemporary media environments have made this process more complex because professional media, digital platforms, and citizen-generated information interact continuously in shaping public understanding (McQuail & Deuze, 2020). Independent journalism can therefore become a preventive force by exposing violations and increasing the political and reputational cost of organized violence, particularly in contemporary conflict settings (Pourrashidi, 2024). The capacity of new media to create alternative narratives and widen public

participation has also been highlighted in analyses of Palestinian discourse and digital communication (Bashir, 2018). However, where government monopolizes information, suppresses critical reporting, and uses media to portray target groups as dangerous or inferior, communication may become a mechanism for facilitating rather than preventing atrocities.

Education, equality, and the broader cultural environment constitute the longer-term dimension of social prevention. Crimes against humanity rarely emerge in a social vacuum; they are often preceded by processes through which differences are politicized, discrimination becomes normalized, and particular groups are gradually excluded from the sphere of equal moral and legal concern. Government therefore influences the risk of future atrocities through educational policy, public narratives, historical memory, and the institutional treatment of diversity. A government committed to equality and the rule of law can use education to promote human dignity, tolerance, critical reasoning, knowledge of past atrocities, and respect for cultural, ethnic, religious, or political difference. Equality is not merely a distributive ideal but an essential foundation of the rule of law and peaceful social relations because it denies public authorities the legitimacy to classify certain groups as less deserving of legal protection (Vijeh, 2015). The preventive importance of human rights education lies in its ability to strengthen citizens' resistance to hate speech, dehumanizing propaganda, and exclusionary political narratives. This cultural dimension is inseparable from governmental structure because education can also be instrumentalized by authoritarian systems to produce ideological conformity and reinforce official conceptions of enemies and threats. Social prevention therefore requires a governmental framework that protects intellectual pluralism, academic freedom,

open discussion, and nondiscriminatory access to social and political institutions. The same principle applies to security policy. Large-scale repression may begin under the language of necessity, emergency, public order, or national security and become normalized when there are insufficient legal and political mechanisms to challenge extraordinary measures. A socially preventive governmental structure must consequently preserve institutional channels through which citizens, media, associations, and opposition groups can criticize public policy without being treated as security threats. The protection of fundamental rights and dignity provides the normative basis for such an arrangement, even though different legal and cultural systems may articulate those rights in distinct ways (Naderi, 2025). Social prevention thus depends on building a resilient society in which government does not monopolize public truth, differences are not transformed into political enmity, citizens can organize peacefully, and institutions are capable of absorbing conflict without converting it into coercive exclusion. Such resilience reduces the social conditions in which organized violence can be justified and makes it more difficult for political leaders to mobilize communities in support of policies directed against civilian groups.

The situational dimension of prevention concerns the institutional opportunities through which political intentions can be transformed into organized violence. The most important structural mechanism in this regard is the effective distribution and limitation of governmental power. The principle of separation of powers has preventive significance because it seeks not simply to allocate governmental functions but to create institutional barriers against the concentration and arbitrary exercise of authority. Comparative analysis of separation of powers confirms that its underlying purpose

is closely connected to balancing political authority and preventing domination by a single center of power (Amini Mahvar & Tavassoli Naeini, 2025). In relation to crimes against humanity, this means that executive authorities should not be capable of mobilizing security and military institutions for unlawful purposes without encountering legislative, judicial, administrative, and public oversight. An independent legislature can investigate executive conduct, control budgets, demand disclosure, and enact safeguards against abuse, while an independent judiciary can review governmental decisions and provide remedies against arbitrary detention, torture, persecution, and unlawful use of force. Judicial independence is therefore not merely a requirement of fair adjudication after crimes have occurred; it is also a preventive institution that raises the expected cost of unlawful conduct and reduces confidence in impunity. Comparative examination of judicial independence demonstrates the importance of institutional safeguards protecting judges against political interference and external pressure (Mehra et al., 2025). Rule of law reinforces this preventive architecture by requiring public officials to act within legal limits and by subjecting government itself to general and enforceable legal norms. Situational prevention also requires effective oversight of military, police, intelligence, and security organizations, because these institutions possess the coercive resources most capable of producing large-scale harm when detached from legal control. The possibility that even internationally mandated forces may become implicated in serious international crimes demonstrates why official status cannot substitute for accountability and supervision (Ahadi & Hatami, 2023). In societies emerging from periods of systematic abuse, transitional justice further connects accountability for the past with prevention of recurrence.

Transitional justice mechanisms may include prosecution, truth-seeking, reparations, institutional reform, and guarantees of non-repetition (Zakerian & Bagheri Hamed, 2015). Their preventive value is greatest when they identify and transform the institutions, laws, command structures, and administrative practices that enabled previous violations. The relationship between peacebuilding and transitional justice likewise demonstrates that lasting stability depends not only on ending violence but also on rebuilding legitimate institutions and public trust (Hosseini & Setayeshpour, 2024). The relationship between restorative and criminal dimensions of transitional justice further indicates that sustainable prevention requires attention to victims, social repair, institutional reform, and accountability simultaneously (Yousefi, 2021). Internationally, the responsibility to protect doctrine reinforces the principle that the primary responsibility for protecting populations rests with the state (Arab Asadi, 2011), while contemporary formulations emphasize prevention, capacity-building, early warning, and assistance as essential components of that responsibility (Bellamy & Luck, 2018). Nevertheless, the doctrine remains vulnerable to selectivity and instrumentalization by powerful states, as demonstrated by differing approaches to major international crises (Dolatkhah & Shafiei, 2017). For this reason, non-penal international prevention should prioritize diplomatic, institutional, economic, monitoring, and capacity-building measures before coercive intervention is considered.

In conclusion, the analysis demonstrates that government structure is not a peripheral factor in the prevention of crimes against humanity but one of the principal conditions determining whether organized political violence can emerge, expand, and persist. Effective prevention requires a governmental order in which power is genuinely divided,

institutions supervise one another, judges are capable of acting independently, security bodies remain subject to legal and civilian control, and public authorities cannot operate in conditions of permanent secrecy or immunity. At the same time, structural safeguards cannot succeed without a social environment capable of resisting discrimination, dehumanization, and the political normalization of violence. Civil society, independent media, public participation, human rights education, equality, and peaceful channels of opposition therefore constitute indispensable elements of the same preventive architecture. Social and situational prevention should not be treated as competing approaches: social prevention reduces the cultural and political foundations of collective violence, while situational prevention restricts the institutional opportunities through which such violence can be transformed into official policy and organized action. Transitional justice can strengthen this framework by addressing the institutional legacy of past abuses and creating guarantees of non-repetition, while international preventive action can provide additional support when domestic structures are unable or unwilling to protect civilian populations. The central implication is that preventing crimes against humanity requires more than criminalizing atrocities or threatening future punishment. It requires the construction and maintenance of governmental arrangements in which the abuse of public authority becomes difficult to initiate, difficult to conceal, difficult to normalize, and difficult to sustain. Accordingly, the most durable non-penal strategy is the development of an integrated model of governance that combines the rule of law, separation and balance of powers, judicial independence, transparency, civic autonomy, accountable security institutions, inclusive education, and meaningful public

participation. Such a model cannot guarantee the complete elimination of mass violence, but it can multiply the institutional and social barriers that must be overcome before violence against civilians can become widespread or systematic, thereby transforming prevention from a reactive aspiration into a permanent function of governmental structure.

References

- Abbasi Sarmadi, M. (2013). The responsibility to protect doctrine: From its emergence to its instrumental use. *Foreign Policy*, 2(3).
- Ackerman, P., & Merriman, H. (2019). *Preventing mass atrocities: From a responsibility to protect (RtoP) to a right to assist (RtoA) campaigns of civil resistance*.
- Ahadi, R., & Hatami, M. (2023). Assessing the possibility of war crimes and crimes against humanity committed by peacekeeping forces within the framework of the Rome Statute. *Legal Research*, 22, 313.
- Ahmadi, P., & Rastgar, M. (2018). Examining the concept of prevention in crimes against humanity from the perspective of international law. *International Research in Criminal Justice*, 5(3).
- Amini Mahvar, M., & Tavassoli Naeini, M. (2025). A comparative study of separation of powers in Iran and separation of powers in the thought of Jean-Jacques Rousseau. *Journal of Comparative Public Law*, 2(2), 1-30.
- Arab Asadi, S. (2011). The Libyan crisis and the responsibility to protect doctrine. *Political Research and International Law*.
- Babaei, M. A., & Najibian, A. (2011). Challenges of situational crime prevention. *Criminological Studies*(75).
- Barani, M. (2012). Foundations of states' international obligations in preventing globalized crimes. *International Law Review*, 30(48), 106.
- Bashir, H. (2018). Palestinian discursive diplomacy and new media capacities. *Palestinian Strategic Discourse Quarterly*, 1, 54-77.
- Bayat, H. (2018). The concept of crimes against humanity in the Statute of the International Criminal Court. *International Legal Journal*(30).
- Beck, C. H., Hart, & Nomos. (2016). *Rome Statute of the International Criminal Court: A commentary* (Vol. 1). Verlag C. H. Beck oHG.
- Bellamy, A. J., & Luck, E. (2018). *The responsibility to protect: From promise to practice*. Cambridge Policy Press.
- Brown, G. W., & Bohm, A. (2016). Introducing jus ante bellum as a cosmopolitan approach to humanitarian intervention. *European Journal of International Relations*, 22(4), 725-748.
- Dolatkah, Z., & Shafiei, N. (2017). The responsibility to protect doctrine: Explaining major powers' approaches to the Libyan and Yemeni crises. *Strategy*, 26(84).
- Dunford, R., & Neu, M. (2019). The responsibility to protect in a world of already existing intervention. *European Journal of International Relations*, 25(4), 1080-1102. <https://doi.org/10.1177/1354066119842208>
- Ebrahimi, S. (2022). *An introduction to delinquency prevention*. Mizan.
- Gholinejad, H., & Rahnama, S. (2020). Ethical considerations in applying the responsibility to protect doctrine. *Philosophy and International Law*, 4(2).
- Golkhandan, S. (2019). A criminological examination of international factors influencing the commission of crimes against humanity. *Criminal Law and Criminology Research*.
- Golkhandan, S., & Hajidehabadi, M. A. (2020). A criminological examination of domestic factors influencing the commission of crimes against humanity. *Criminal Law and Criminology Research*(15), 217.
- Golkhandan, S., Hajidehabadi, M. A., & Shams Natari, M. A. (2018). A criminological analysis of strategies for preventing crimes against humanity. *Criminal Law Research*, 6(22).
- Hazeri, N., Ahmadian, G., & Rostami, F. (2020). The encounter between power and law: A comparative study of the application of the responsibility to protect doctrine in the Libyan and Syrian crises. *Political and International Research*(43).
- Hoseyni, S. H., Abdinezhad, S., & Shekarbeigi, A. (2024). Pathology of the role of civil society in crime prevention in Iran's criminal justice system. KMAN Publication Inc.
- Hosseini, N. S., & Setayeshpour, M. (2024). The interaction of peacebuilding and transitional justice after internal conflicts. *Comparative Law Research*, 8(3).
- Kaabi, S. (2015). The place of the responsibility to protect doctrine in the structure of contemporary international law. *International Law Studies*, 11(2), 33.
- Karimi, A. (2019). A comparative analysis of the legal foundations of transitional justice in international and domestic law. *Human Rights and Democracy Research*, 7(1).
- Lundy, P., & McGovern, M. (2008). Whose justice? Rethinking transitional justice from the bottom up. *Journal of Law and Society*, 35(2), 265-292.
- Mackey, J. (2021). *What is civil society and what is the relevance of civil society organizations (CSOs) in dictatorships and democratic government?*

- McQuail, D. (2010). *McQuail's mass communication theory*. SAGE Publications.
- McQuail, D., & Deuze, M. (2020). *McQuail's media and mass communication theory* (7 ed.). SAGE Publications Ltd.
- Mehra, N., Rasteh, M., & Ghaedi, S. (2025). A comparative study of the principle of independence of criminal court judges and its challenges in the legal systems of Kosovo, Palestine, and Turkey. *Criminal Law Doctrines of Islamic Countries*, 2(4), 115-147.
- Naderi, H. (2025). *Examining differences in the interpretation of human rights institutions in Islam and the Universal Declaration of Human Rights* Twentieth International Legal and Judicial Conference,
- Nemati, A. (2020). Examining crimes against humanity in international law. *International Qanun Yar Quarterly*.
- Pourrashidi, H. (2024). Advocacy journalism and the Palestinian crisis: Redefining the duties of independent media toward Palestine and the occupation of Jerusalem. *Islamic World Crisis Studies*, 11(4), 35.
- Robinson, D., & Wilmshurst, E. (2014). *An introduction to international criminal law and procedure*. Cambridge University Press.
- Salimi, F. (2022). The nature and legal dimensions of crimes against humanity in the jurisprudence of the International Criminal Court. *International Criminal Law Studies*.
- Vijeh, M. R. (2015). Equality: The foundation of the rule of law and peace. *Human Rights*, 10(1).
- Werle, G. (2008). Crimes against humanity in contemporary international law. *International Law Review*(39).
- Yousefi, Z. (2021). Examining the relationship between criminal justice and restorative justice in transitional justice processes. *Comparative Law of Iran and the World*.
- Zakerian, M., & Bagheri Hamed, Y. (2015). Explaining transitional justice in the international human rights system with emphasis on the Egyptian case. *International Studies*, 12.
- Ziaei Bigdeli, M. R. (2023). *Public international law* (32 ed.). Mizan.